

خارج اصول

جلسه ۱۰۶ * شنبه ۱۷ / ۳ / ۹۹

موضوع: مسأله ی ضد - ترتب

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين.
لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

۵۸۶۴- وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ ع يَقُولُ:

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا تَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا.^۱

کار بدون بصیرت مانند گام برداشتن در بیراهه است؛ هرچه سرعت بگیرد نتیجه ای ندارد جز دور شدن از راه.



کلام در ترتب بود. دو مبنای امر و امتثال فی الجمله منقح شد؛ گفتیم مبنای عده ای مثل مرحوم آخوند، امر است و مبنای عده ای مثل محقق نائینی امتثال است؛ قائلین به مبنای اول، ترتب را صحیح و ممکن نمی دانند و قائلین به مبنای دوم، ترتب را ممکن و در نتیجه واقع می شمردند.

ثمرات مبنای دوم (امتثال)

ثمره ی اول

طبق این مبنا تنافی بین دو واجب (مانند ازاله و صلاة) تراحم است نه تعارض؛ تراحم اصطلاحی عبارت است از اینکه مکلف در عالم خارج نمی تواند هر دو تکلیف را انجام دهد و بعبارة أخرى در باب تراحم، بین دو واجب، تدافع خارجی است؛ هر واجبی می گوید من را اتیان و دیگری را ترک کن؛ مکلف هرکدام را انتخاب کند دیگری را نمی تواند انجام دهد؛ از طرفی قدرت از شروط عامه ی تکلیف است و مکلف باید قدرت بر تکلیف داشته باشد. در مانحن فیه طبق مبنای امتثال وقتی مشغول اهم است نمی تواند مهم را انجام دهد؛ این تدافع در عالم امتثال است نه در عالم

^۱ . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص: ۴۰۲

جعل و امر؛ دو خطابِ «ازل النجاسة» و «صلّ» در عالم جعل تعارض و تدافع ندارند بلکه هر دو تام المصلحة هستند و جعل می شوند.

إن قلت

چگونه بین این دو تعارض نیست در حالیکه «ازل» و «صلّ» اطلاق دارند (باید ازاله کنی چه نماز بخوانی و چه نخوانی و باید نماز بخوانی چه ازاله بکنی یا نکنی)؛ این دو اطلاق با هم تنافی دارند و تعارض یعنی همین.

قلت

طبق مبنای امثال این دو امر بر اطلاق خود باقی نمی مانند؛ در صورتی که ملاک یکی اهمّ باشد اطلاق دیگری از بین می رود به اینصورت که امر به مهمّ مقید می شود به عدم اشتغال به اهمّ (صلّ إذا لم تشغل بالازالة)؛ و در صورتی که ملاکشان مساوی باشد هر دو از بین می روند به اینصورت که هر کدام مقید به عدم اشتغال به دیگری می شود؛ مثلاً دو غریق مساوی که نجات هیچکدام ترجیحی ندارد، امر «انقذ الغریق» در مورد هر کدام مقید است به ترک دیگری. بنابر مبنای امثال، قدرتبر تکلیف، دلیل لّبی است؛ عقلاً یکی یا هردو مقید می شوند و اطلاق برای هر دو باقی نمی ماند.

فتحصل ممّا ذکرنا أنّ ما يتصوّر فی المقام من التعارض و التزاحم أن المتعیّن التزاحم، علی مبنی الإمتثال؛ و لایشبه التزاحم بالتعارض؛ زیرا ملاک تعارض در عالم جعل است و ملاک تزاحم در عالم امثال است.

تزاحم واجب و حرام

تا اینجا بحث تعارض دو واجب بود؛ و همچنین است بین واجب و حرام؛ مثلاً برای خواندن نماز واجب است به جای خاصّی برود و به خاطر وجود گناه حرام است به آنجا برود. اینجا تزاحم است نه تعارض زیرا جعل این دو حکم در عالم جعل مشکل خاصّی ندارد بلکه در عالم امثال است که اتیان هردو باهم مقدور مکلف نیست.

ثمره ی دوّم

علاج تعارض چند راه دارد: مانند ترجیح و تساقط؛ اما علاج تراحم، توجه به ملاک هاست؛ در صورتی که یکی اقوی باشد علاج، تقدیم اهم است بر مهم؛ با اشتغال به اهم موضوع مهم از بین می رود زیرا شرط مهم، عدم اشتغال به اهم است و در صورتی که ملاکشان مساوی باشد، با اشتغال به هر کدام، موضوع دیگری از بین می رود. بنابراین در صورتی که متراحمین، اهم و مهم باشند بحکم عقل، اول باید اهم را انجام داد سپس مهم را؛ اما اگر مساوی باشند مکلف بحکم عقل، مکلف مخیر است هر کدام را انجام دهد.

اما در هر دو صورت، اگر هر دو را ترک کرد دو عقاب دارد زیرا هر دو تکلیف، فعلی بودند و هذا معنی الترتب؛ هر دو واجب اند و باید هر دو را به ترتیب انجام داد زیرا در طول یکدیگرند نه در عرض هم.

۳. تقدیم یکی از دو واجب، موجب سقوط دیگری نمی شود. اگر اول اهم را اتیان کرد باید بعد از آن مهم را اتیان کند؛ و همچنین بالعکس اگر اول مهم را انجام داد، گرچه بخاطر ترک اهم عصیان کرده است و عقلاً مستحق عقوبت است، اما وجوب اهم به قوت خود باقی است و باید بعد از مهم، اهم را اتیان کند. معنای مطلق و مشروط بودن همین است: مشروط بودن مهم به ترک اهم در صورت اقوائت ملاک یکی، و همچنین مشروط بودن هر کدام به ترک دیگری در صورت تساوی ملاک.

فتحصل مّا ذکرنا أنّ صحّة الصلاة فی المسجد توقّف علی وجود الأمر بها و ذلک لایحصل الا علی القول بالترتب. این نماز صحیح نمی شود مگر با ترتب و الا یا باید مانند شیخ بهاء بگوییم نماز باطل است چون امر ندارد و یا مانند مرحوم آخوند بگوییم نماز صحیح است زیرا محبوبیت ذاتی دارد و نیازی به امر نیست.

(پایان)